



میترا الیاتی در سال ۱۳۲۹ در تهران به دنیا آمد و تاکنون دو مجموعه داستان با نام های «مادمازل کتی و چند داستان دیگر» و «کافه پری دریایی» منتشر شده است. مجموعه داستان «مادمازل کتی ...» برنده جایزه بنیاد گلشنیری و خانه داستان در سال ۱۳۹۰ شده است.

بود. درازش کردیم زمین. هر کس چیزی می گفت. همه دستپاچه بودیم.

- چرا آمدیم؟

یحیی گفت: «کاش بر می گشتیم!»

نگاهش کردم. از پنجره به بیرون نگاه می کرد. باد نمی آمد. آمبولانس آژیر نمی کشید. ایستاده بود کنار ساختمان کمپ.

پیروزی که از خیابان می گذشت، ایستاد و خیره شد به آمبولانس. بعد خمیده و آرام رفت.

گفتم: «پناه‌ده نمی دهند.»

مترجم گفته بود: «باید برگردد.»

کسی رفت سراغ تلفن. ملافه را کشیدیم روی صورتش. می خواهیم بگوییم:

«آخرش کار خودت را کردی، یحیی!»

نمی گوییم. انگار چیزی توی حنجره مان نمی گذارد حرف بزنیم.

کسی پشت سر در را می بندد. از پنجره خیره می شویم به توده های خاکستری ابر.

یحیی می گوید: «باید با آن ها می ماندیم، حتی اگر زیر یک سقف می مردیم.»

کسی توی راهرو زار می زند. چراغ گردان روی آمبولانس روشن می شود.

- زده به سرت پسرا

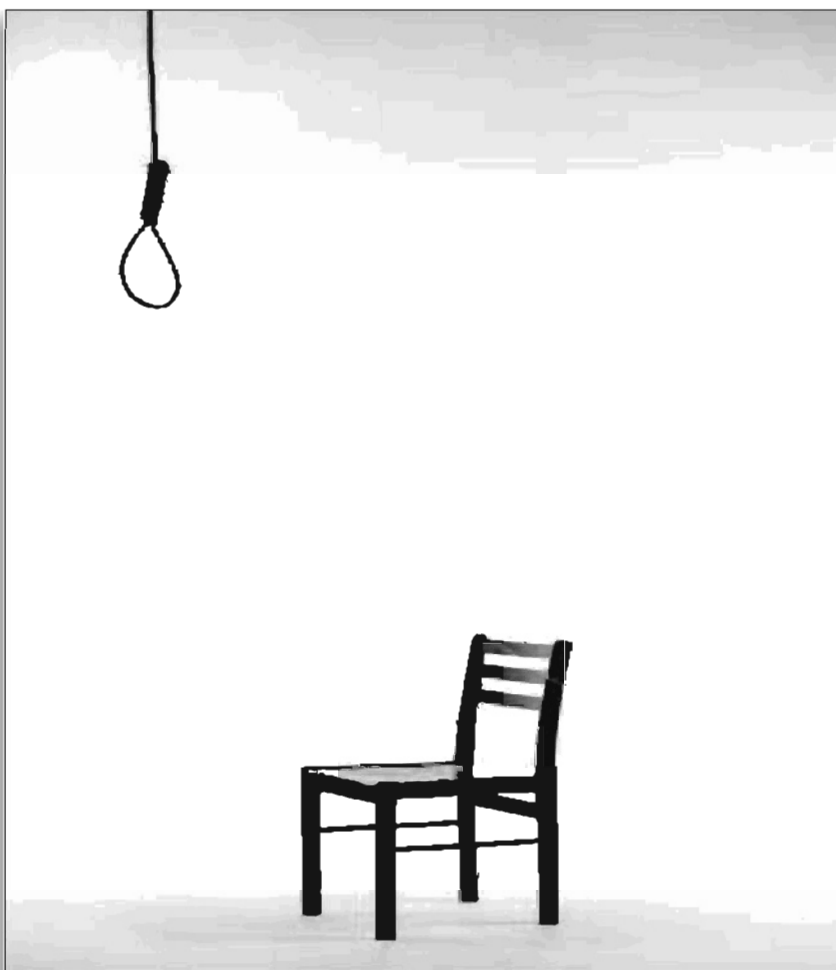
ساکش را از زیر تخت کشیده بود بیرون. خرت و پرت هایش روی تخت بود. مسواک و حوله و صابون و...عکس مینا میان انگشتان بلندش.

- برایش نامه بده.

یکی از ما خودش را کُشت. دار زد. توی حمام، تاب می خورد آن بالا. وسط هاله بخار. پلک نمی زد. دهانش باز مانده بود: «تُف به این زندگی.»

سگک کمربند را از حلقه در آوردیم. رد کمربند، دور گردنش را کیود کرده بود. آوردیمش پایین. سنگین شده بود. موهایش خیس بود و آشفته. بی کراوات.

کسی دوش حمام را بست. نم آب تا توی اتاق ها آمده بود. رنگ خاکستری موکت تیره تر شده





داستان کوتاه «پناهنده» را می توان از نظر «معنا» و «ساختار» مورد تفسیر قرار داد، از نظر معنا، یعنی آنچه از خواندن هر اثری بلافاصله در ذهن می آید و می ماند؛ و آنچه معنا را به ذهن می آورد، رشته حوادثی است که موضوع را می آفریند، یعنی موضوع شامل حوادثی است که داستان را به وجود می آورد و درونمایه آن را تصویر می کند و این سه عنصر به هم وابسته و پیوسته اند و از هم سرچشمه می گیرند.

در داستان کوتاه «پناهنده» عنوان داستان، معنا و مفهوم داستان را در خود دارد و موضوع داستان حوادثی است که این معنا را به وجود می آورد، یعنی حوادثی که بعد از پناهندگی برای پناهندگان اتفاق می افتد و حاصلش درونمایه آن را می آفریند، یعنی گاهی پناهندگی فاجعه بار است.

موضوع داستان به زندگی بی سر و سامان مردمان آزاده ای می پردازد که به

عکس مینا را گذاشته بود کنار گلدان شمعدانی اش. نشسته بود کنج اتاق. ساز می زد. همیشه همین طور بود. وقتی دلش می گرفت، ساز می زد.

چرا بر نمی گردی؟

کاش مانده بودم.

دوباره کاسه ساز را می گذارد روی زانویش و پنجه میان تارها می کشد، سرد و غمگین.

گفتیم: «ما هم می آییم.»

کسی آستین کتش را می کشد. مترجم خودش را رها می کند. جای دست ها را می تکاند.

گفته بودیم: «کاش ما هم مانده بودیم.»

مترجم می گوید: «همه تان امضاء کنید.»

کاغذ را امضاء می کنیم. برگه را می گذارد توی پوشه.

تشریفاته، خودتان که می دانید.

یحیی گفته بود: «می دانم، آخرش همین جا می میریم.»

باز پنجه می کشد به سیم های ساز، سرد و غمگین.

مأمور نعش یحیی را می گذارد توی امبولانس، بی آنکه روشن ملافه بکشند.

راه که می افتند دیگر کسی گریه نمی کند. باد می آید. کسی انگار پشت پنجره ساز می زند، سرد و غمگین.

شمعدانی یحیی پشت پنجره است هنوز. کنار قاب عکس مینا، که دیگر نیست. از زیر در حمام، هاله بخار می دود روی رنگ تئند کف پوش. کمربند هنوز روی صندلی است.

کاش این جا حیاط داشت، با یک حوض فیروزه ای. گور پدرشان با پناهندگی دادنشان.

چیزی نگفتم.

سازش را همیشه می گذاشت کنج اتاق. یک وری، مثل گره کراواتش که هیچ وقت صاف نبود.

یکی پله ها را تند می آید بالا. بعد هم دو مأمور با یک برانکار.

مترجم گفت: «بنویسید و امضاء کنید.» مأموری که سیگار می کشید، ته سیگارش را می اندازد توی گلدان شمعدانی.

قفل در رو شکستیم. سگک کمربند تو حلقه گیر کرده بود. یحیی اون بالا تاب می خورد. آب لب پَر می زد از لبه وان.

این را کسی به مترجم گفته بود. مترجم فندکش را روشن کرد و گرفت زیر سیگار مأمور.

درازش کردیم روی زمین. دهنش باز بود.

مأموری که سیگار نمی کشید، به مترجم چیزی گفت. نفهمیدیم.

وقتی بلندش کردند، بچه ها گفتند: «لا اله الا الله....»

مأموری که سیگار می کشید نگاهمان کرد، با تعجب. توی راهرو کسی ضجه زد. مترجم عقب رفت. بعد با مأموری که سیگار می کشید، حرف زد.

گفتیم: «کجا می بریدش؟»

کسی گفت: «چه کارش می کنید؟»

گفتیم: «بگذارید بماند همین جا.»

گفت: «سفارت خودش کارها را انجام می دهد.»

هنوز نعش یحیی روی زمین بود. با دهان باز و یقه پیراهن که آن هم باز بود.

گفتیم: «لعنتی ها!»

۱- میترا ایلیائی: مادمازل کتی؛ تهران، نشر

چشمه، ۱۳۸۰، ص ۴۹ تا ۵۲

دلایلی زادگاه خود را ترک کرده اند و به کشور دیگری آمده اند تا بتوانند پناهندگی بگیرند و با مشکلات بسیاری روبرو شده اند، وقتی یکی از آن ها خبردار می شود که تقاضای پناهندگی اش رد شده، خودکشی می کند. اطلاعاتی که نویسنده از این شخصیت اصلی داستان می دهد، اندک است.

عکس مینا را گذاشته بود کنار گلدان شمعدانی اش. نشسته بود کنج اتاق. ساز می زد. همیشه همین طور بود. وقتی دلش می گرفت، ساز می زد.

چرا بر نمی گردی؟
- کاش مانده بودم.

شخصیت اصلی، یحیی، آن که خود را می کشد، پشیمان است که پناهنده شده. شاید بیش از اطلاعاتی که نویسنده از شخصیت و آدم های داستانش داده، برای ارائه موضوع داستان نیاز نباشد، به هر حال

داستان معنای خود را القا می کند. اما آنچه داستان را برجسته می کند، «چه بودن» یا موضوع داستان نیست، چگونگی ارائه آن است، یعنی داستان بیشتر از نظر ساختار آن اهمیت پیدا می کند. راوی در همان آغاز داستان می گوید: «یکی از ما خودش را کشت.» بعد به چگونگی آن می پردازد.

در داستان نویسی نوین (مدرن) گفته می شود که نویسنده بهتر است عصاره حوادث داستان خود را در همان آغاز، در اختیار خواننده بگذارد و بعد به چگونگی آن ها بپردازد. نویسندگانی مثل «میلان کوندرا» نویسنده چک و گابریل گارسیا مارکز از چنین شگردی در بعضی از آثارشان بهره گرفته اند. مثلاً در «زمان و وقایع نگاری یک جنایت از پیش اعلام شده» نویسنده کشته شدن یکی از شخصیت های محوری خود را پیشاپیش در همان آغاز کتاب اعلام

می کند.

« آن روز که می خواستند «ساتیاگو» را بکشند، صبح زود ساعت پنج و نیم از خواب برخاست...»

بعد به چگونگی آنچه سبب این حادثه شد، می پردازد. در داستان کوتاه «پناهنده» نیز با چنین شگردی روبرو هستیم؛ یحیی که جز پناهندگان دیگر است، وقتی به او گفته می شود که پناهندگی نمی دهند و باید برگردد، شکیبایی خود را از دست می دهد و خود را حلق آویز می کند. داستان با چنین بندی پایان می یابد:

شمعدانی یحیی پشت پنجره است هنوز. کنار قاب عکس مینا، که دیگر نیست. از زیر در حمام، هاله بخار می دود روی رنگ تئد کف پوش. کمرند هنوز روی صندلی است.

اشاره به کمربندی است که شخصیت داستان خود را در حمام به وسیله آن به دار زده است و هاله بخاری که از حمام بیرون می دود.

Ibex Publishers

ناشر کتاب به زبانهای فارسی و انگلیسی از ۱۹۷۹ تا کنون

The Poems of Hafez

خاطرات اربشیر زاهدی

The Love Poems of Ahmad Shamlu

یادداشت های غم

Persian-English English-Persian Learner's Dictionary

۶۰۰ داستان ملا نصرالدین

How To Speak, Read & Write Persian

مصدق در چشم انداز آینده ایران
محوه های از تاریخ فراماسوئری ایران

1001 Persian-English Proverbs

علمای شیعه و قدرت سیاسی

Persian Cooking: A Table Of Exotic Delights

۱۰۰۱ مثل فارسی - انگلیسی

Tales of Nasreddin

فرهنگ انگلیسی - فارسی

Selected Poems From The Divani Shamsi Tabriz

Post Office Box 30087
Bethesda, MD 20824

نشر آثار ارزنده در زمینه های ادبی، هنری تاریخی، فلسفی، آموزش ...

Tel: 888-718-8188
Fax: 301-907-8707
email info@ibexpub.com
www.ibexpublishers.com

کلیسای ایرانیان هوستون



هوستان عزیز ایرانی

عیسی مسیح می فرماید:

(ای تمامی زحمتکشان و گرانباران)

فرز من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد)

بدینوسیله از شما دعوت میکنیم که برای آشنائی با

زندگی عیسی مسیح و مطالعه انجیل به زبان فارسی

در جلسات هفتگی کلیسای ایرانیان هوستون شرکت فرمایید.

برای اطلاع از برنامه ها و دریافت رایگان انجیل مقدس به زبان فارسی با ما تماس حاصل نمائید.

کلیسای ایرانیان هوستون

Westbury Baptist Church, Room D208
10425 Hillcroft • Houston, TX 77096

Tel: 281-992-2245

جلسات یکشنبه ها ساعت ۱۱:۳۰ صبح

For free Farsi Bible and more information
call the above number

www.farsinet.com/icc/